

نه ماه از ریاست جمهوری «لولا» در

برزیل میگذرد

در حاشیه سفر رئیس جمهور جدید برزیل به کوبا ۲۶-۲۷ سپتامبر ۲۰۰۳ در جهت امضا قرارداد بارزگانی ۲۰۰ میلیون دلاری با کوبا، مقاله ای در باره کارنامه ۹ ماه ریاست جمهوری «لولا» را در اختیار خوانندگان قرار می دهیم.

رئیس جمهور جدید برزیل، لولا، پس از نه ماه در مسند قدرت قرار گرفتن، اولین برنامه ضد مردمی خود بر علیه کارمندان دولت را پیاده کرده است. تحت پوشش کاهش بدهی های دولت، لولا اعلام کرده است که میباید «فورمی» در وضع قانون بازنشستگی کارمندان دولت ایجاد کند. این رفورم حمله بزرگی به وضعیت بازنشستگی کارمندان دولت است. این رفورم قرار است در بیشتر ایالات آن کشور پیاده شده و بر زندگی ۴ میلیون کارکنان دولت تأثیر نامطلوب خواهد گذاشت. این قانون جدید که قرار است قبل از پایان سال مسیحی امسال از طرف مجلس آن کشور تأیید گردد، کارکنان دولت را مجبور میسازد تا ۷ سال بیشتر کارکنند تا بتوانند از حقوق بازنشستگی خود استفاده کنند. این حقوق که تا پیش از این پا به پای تغییرات حداقل دستمزد تعیین میشد، از این پس به میزان ۸۴۵ دلار در ماه، ثابت باقی میماند.

بقیه در صفحه ۳

آگاهی طبقاتی از «بیرون» یا «درون»؟

ص ۷

م. رازی

کمونیزم و سندیکالیزم

ص ۱۰

لئون تروتسکی

سرمقاله

برگزیده سبزه های اروپا برای تقویت

سرمایه داری در ایران

فدراسیون سبزه های اروپا، اکبر گنجی روزنامه نگار زندانی ایرانی را نامزد دریافت جایزه معتبر ساخارف در دفاع از حقوق بشر و آزادی کرد.

انتخاب اکبر گنجی به عنوان نامزد دریافت جایزه معتبری که نام آندره ساخارف فیزیکدان برجسته روسی و مدافع حقوق بشر را بر خود دارد، به دنبال جلسه روز چهارشنبه اول اکتبر در کمیسیون خارجی پارلمان اروپا صورت گرفت که در آن، نام سه نفر برای نامزدی مطرح بود و از میان آنها اکبر گنجی برگزیده شد. در علت انتخاب اکبر گنجی برای نامزدی دریافت این جایزه، در بیاتیه فراکسیون سبزه های پارلمان اروپا به چالش آقای گنجی با حکومت اسلامی ایران برای جلوگیری از آنچه نقص حقوق بشر و افشای خطاهای سیاسی دانسته اشاره شده است. (بی بی سی)

در حاشیه حمایت فدراسیون سبزه ها از اکبر گنجی؛ در آستانه انتخابات هفتم مجلس رژیم؛ ذکر چند نکته حائز اهمیت است:

بقیه در صفحه ۲

پیش به سوی دفاع عملی از

تشکل های مستقل کارگری

ص ۹

«شبکه همبستگی کارگری»

برگزیده سبزه‌های اروپا برای تقویت

سرمایه داری در ایران

بقیه از صفحه ۱

اول، بدیهی است که در وضعیت اختناق و سرکوب آزادی‌های دموکراتیک، هر زندانی سیاسی مورد تحقیر، ارباب و شکنجه قرار می‌گیرد. نقش نیروی آزادی خواه نیز همواره دفاع و حمایت از آزادی بیان و رهایی تمام زندانیان سیاسی از زندان‌ها بوده است. فریاد اعتراضی همواره علیه نظام سرکوبگر هدایت می‌شود و از حق دموکراتیک هر فرد و گروهی صرفنظر از اعتقادات و نظریات سیاسی آنها باید دفاع شود.

اما سؤال اینجاست که چرا فدراسیون سبزه‌های اروپا چنین حمایتی را از صدها و هزار تن از کارگران و جوانانی که امروز زیر شکنجه و فشار دولت هستند؛ نمی‌کنند؟ چرا از افراد غیر دولتی مخالف مانند سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها که تعداد نوشتجات آنها به مراتب از گنجی‌ها بیشتر است نامی برده نمی‌شود که به دریافت جایزه ساخارف یا جوایز دیگر نایل آیند؟ علت ساده است سبزه‌های اروپا خود بخشی از نظام سرمایه داری اصلاح طلب اروپایی است و امید دارد که هم نظران خود مانند گنجی‌ها به مصدر قدرت قرار گیرند تا سرمایه داری ایران با هماتایان بین المللی خود با هم به چپاول کارگران و زحمتکشان ایران پردازند. دوم، قابل ذکر است زندانیان «اصلاح طلب» کنونی، یا خود از زندانبانان سابق بوده‌اند (مانند اکبر گنجی‌ها و آعاجری‌ها) و یا اگر در مقابل سرکوب‌ها، ارباب‌ها و کشتار آزادی خواهان در طی دو دهه پیش خود مستقیماً دخالت یا نظارت نداشته، سکوت اختیار کرده‌اند.

پرسیدنی که این حضرات «اصلاح طلب» در مقابل دستگیری و کشتار کارگران جوان در اسلام شهر؛ زندانی کردن کارگران بارش اصفهان؛ به گلو له بستن کارگران شادانپور؛ سرکوب و دستگیری دانشجویان دانشگاه‌ها؛ ارباب زنان ایران و غیره چه واکنشی نشان دادند؟ آیا از حق دموکراتیک مردم ستم دیده ایران در دو دهه پیش دفاع کردند؟ مگر کلیه دستگیر شدگان و به قتل رسیدگان، خواهان مطالباتی فراتر از حقوق دموکراتیک مانند «سرنگونی» و یا اعتقادات کمونیستی بودند؟ چرا زمانی که کارگران و جوانان پیشرو به اتهام جاسوسی برای کشورهای غربی به زندان فرستاده شده و مورد شکنجه قرار گرفتند؛ سخنی

از دهان این «اصلاح طلبان» بیرون نیامد؟ چرا زمانی که رهبران و کادرهای نیروهای سیاسی را «قضات» رژیم به دادگاه می‌کشاندند و از آنها ندامت نامه می‌طلبیدند، اعتراضی از این حضرات شنیده نشد؟ فداسیون سبزه‌ها چگونه می‌تواند یکی از این حضرات را به دریافت جایزه ساخارف معرفی کند و هم زمان مدافع آزادی‌های دموکراتیک برای مردم ایران باشد؟ این دو روش با هم در تناقض است.

سوم، بهرو «اصلاح طلبان» همواره از زندانیان صاحب امتیاز بوده‌اند. برای نمونه اکبر گنجی یکی از «رادیکال» ترین شان که حتی ندامت نامه ارائه نداده و عذر خواهی نیز نکرده، سال پیش از زندان مرخصی گرفت تا کتاب ۱۲۱ صفحه‌ای را که در زندان اوین نگاشته بود؛ انتشار دهد! در صورتی که کارگران و جوانان امکان ارسال حتی یک نامه چند خطی به خانواده‌هایشان را ندارند! بدیهی است که مسئله این «زندانیان سیاسی» با سایر زندانیان سیاسی گمنام متفاوت است. فداسیون سبزه‌های اروپا باید بداند که «اصلاح طلبان» خود بخشی از هیئت حاکم هستند. آنها خواهان بزرگ کردن نظام‌اند و نه تغییر آن و برقراری دموکراسی. در نتیجه «مبارزه» آنها در مقابل رژیم محدود و نا کارا بوده است. اینها چندین سال است، رئیس جمهور و اکثر نمایندگان مجلس را با خود دارند، اما اقدام ریشه‌ای انجام نداده‌اند. اینها در عمل نشان داده‌اند که از مبارزات مستقل جوانان و کارگران هراس و وحشت دارند. زیرا اعتراضات مستقل کارگران و جوانان منجر به مخاطره افتادن نظام و در نتیجه موقعیت خود این حضرات می‌گردد.

اقدامات و «مبارزات» چند ساله «اصلاح طلبان»، نه تنها «اقتدارگرایان» را تضعیف نکرده که آنها را تقویت نیز کرده است. تجربه نشان داده است که آزادی زندانیان سیاسی (مانند سایر حقوق دموکراتیک) توسط این عده قابل تحقق نیست. مجموعه اصلاح طلبان شریک در قدرت برای حفظ همین نظام و به دلیل حفظ خویش در قدرت اصلاحات خود را در چارچوب انتقاد پیش می‌برند.

فدراسیون سبزه‌های اروپا با این اقدام نشان داد که در کنار توده‌های زحمتکش ایران قرار ندارند و به آلتی در دست سرمایه داران اروپایی مبدل گشته است.

م. رازی- ۱۲ مهر ۱۳۸۲

نه ماه از ریاست جمهوری «لولا» در برزیل میگذرد

بقیه از صفحه ۱

از طرف دیگر، تمام بازنشستگان میباید از این مبلغ ۱۱ درصد مالیات بپردازند که خود ضربه بزرگ دیگری به وضع اقتصادی آنهاست. این همه در حالی است که در برزیل کارکنان دولت که حق استفاده از مزایای بازنشستگی را دارند، درصد کوچکی از کارگران آن کشور هستند و بقیه از این حقوق برخوردار نیستند. اما نکته در اینجا است که هرگونه ضربه ای به هر قشری از طبقه کارگر ضربه به کل طبقه کارگر محسوب شده و چنانچه دولت موفق شود، این تنها آغاز اینگونه حملات به کل طبقه کارگر خواهد بود.

کارمندان دولت در سطح کشور، تظاهرات گسترده ای را بر علیه این حمله لولا انجام داده و روز ۸ ژوئیه اعتصابی راه انداختند. این اعتصاب از حمایت اتحادیه کارگری که به «حزب کارگران» لولا وابسته است، برخوردار نگردید. با وجود این نیمی از ۹۰۰ هزار کارکنان دولت در این اعتصاب شرکت کردند. بنا به گزارش رسانه های عمومی، بخش های دولتی که عمدتاً در این اعتصاب شرکت کردند، شامل کارگران و کارمندان بنادر، فرودگاه ها، مرزهای بازرسی و نیز کارکنان دانشگاه ها، بیمارستان ها و حتی پلیس و قضات دادگاه میشد.

این اعتصاب که در ابتدا قرار بود ۷۲ ساعت ادامه داشته باشد، همواره ادامه پیدا کرد و روزهای ۲۲ و ۲۳ ژوئیه، پلیس برای سرکوب تظاهرکنندگان فرستاده شد. با وجود بزرگی این اعتراضات، اکثریت رهبری «حزب کارگران» در پشتیبانی از این لایحه رأی داد. نتیجه این رأی گیری باعث میشود که نمایندگان حزب در مجلس هم مجبور شوند به لایحه رأی مثبت بدهند. دولت در برابر این اعتراضات سوکت کرده و همواره در پی پیاده کردن این رفورم بوده است؛ رفورمی که شروع انواع حملات دیگر به منافع طبقه کارگر برزیل میباشد.

تجدید خاطر در مورد لولا شاید بجا باشد. «لونیو ایناسیو داسیلوا» معروف به «لولا»، اول ژانویه امسال به مسند قدرت نشست. از آن تاریخ تا کنون، برزیل، کشور پهناوری که حدود نیمی از آمریکای جنوبی را پوشانده است و ۱۷۰ میلیون جمعیت دارد، بوسیله این شخص که در گذشته کارگر فولاد بود و بخاطر فعالیتش در اتحادیه های کارگری بارها به زندان افتاد، اداره شده است. لولا همچنین

رهبر چپی ترین جریان کارگری آن کشور به نام «حزب کارگران» هم میباشد. لولا پس از ۲۵ سال سابقه مبارزه به ناگاه در انتخابات ریاست جمهوری برزیل در دوره دوم در ماه اکتبر سال گذشته، با ۶۱٪ آرا به رئیس جمهوری انتخاب شد. این پیروزی بی دلیل و بدون برنامه از طرف سرمایه داری جهانی نبود. بورژوازی برزیل با کمک امپریالیزم، شرایط را طوری جهت داد که بزرگترین و چپی ترین جریان کارگری آن کشور بتواند به روی کار آید. در طول این هشت ماه هم که از ریاست لولا در دولت میگذرد، از برنامه ها و اهداف او به خوبی میتوان دید که این دولت در خدمت ثروتمندان برزیلی و امپریالیزم است و نه طبقه کارگر و اقشار فقیر آن کشور (برای اطلاعات بیشتر از سابقه این حزب به مقاله «انتخابات ریاست جمهوری در برزیل» رجوع شود). از جمله مناسبات حاکم در بین اعضای این حزب، به این مثال میتوان تکیه کرد که فعالان آن حق انتقاد دارند ولی کوچکترین قدرتی در تصمیم گیری ها ندارند (این روش در احزاب چپ سنتی اروپا همیشه رواج داشته است).

این حزب که در اوایل دهه ۱۹۸۰ تأسیس شد، مبنای تشکیل جلسات کنگره خود را هر ۱۰ سال یکبار گذاشت. در نتیجه اولین کنگره حزب در سال ۱۹۹۰ برگزار گردید. برای ایجاد هر گونه تغییری حزب باید تا سال ۱۹۹۹ منتظر میماند تا کنگره بعدی تشکیل گردد. رهبری این حزب هیچ گونه توجه ای به نظر توده ها نداشته و بارها نشان داد که به انتقاداتی که نسبت به آن میشود بی اهمیت است؛ حتی اگر به قیمت از دست دادن اعضا و هوادارانش باشد. رهبران «حزب کارگران» برزیل از طریق فعالان کارگری انتخاب نمیشوند، بلکه بوسیله سیستم گرداننده حزب انتخاب میشوند. آنان در حقیقت بر اساس اینکه تا چه حد در درون این سیستم میگردند انتصاب میشوند. رهبران این حزب، به غیر از شخص لولا، بقیه جملگی از روشنفکران و از اقشار خرده بورژوازی مرفه هستند و وجه مشترک بسیاری با همپالکی های خود در سایر احزاب برزیل دارند.

این حزب همیشه در گذشته تمرکز خود را بر شرکت در انتخابات گذاشته و اولین وظیفه خود را انتخاب کاندیداها و کمپین گذاشتن و کارهایی نظیر این میدانند. به همین سرعت هم در زمینه ورود به ارگان های دولت وقت رشد کرده است. در نتیجه، دستگاه گرداننده این حزب از افرادی مانند استادان، شهرداران، سناتورها و معاونین و مشاورین آنان شکل گرفته است. این حزب با وجود اینکه در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ از درون مبارزات و موج اعتصابات کارگری بیرون آمد و تأسیس شد، اما همواره نسبت به قدرت طبقه کارگر مشکوک و منفی بود. برای مثال در سال ۱۹۹۲، زمانی که

سرمایه گردید. رئیس فدراسیون صنایع کشور در سانوپانو که بزرگترین سازمان کارفرمایان برزیل است، در سال ۱۹۸۹ اعلام کرد که اگر لولا در انتخابات پیروز شود، یک میلیون کارفرما کشور را ترک خواهند کرد. چهار سال بعد او اعلام نمود که لولا عوض شده و میتواند رئیس جمهور خوبی بشود.

به این ترتیب، «حزب کارگران» که از ابتدا یک جریان رفورمیستی بود، عاقبت از طرف سرمایه داران برزیلی و امپریالیزم جهانی پذیرفته شد. لذا وقت آن رسید که بدون هیچ دغدغه خاطر به مسند قدرت در دولت رسد. برای این منظور، در دوران کمپین ریاست جمهوری سال ۲۰۰۲، لولا ضمن اتخاذ چند شعار واهی و بی اساس مبتنی بر خواسته های طبقه کارگر، عملاً در حد توان به سرمایه داران برزیلی و بین المللی اطمینان خاطر داد که آنان را نا امید نخواهد کرد و از زمان شروع انتخابات تا آخر لولا و حزب میدانشند که انتخابات را میبرند. به همین دلیل از همان ابتدا شعارهای پیروزی میدادند. البته با توجه به اینکه لولا و حزبش چپی ترین جریانی بودند که در انتخابات شرکت کردند. لذا لولا به عنوان قهرمان چپی، از ابتدا از همه رقبای خود جلوتر بود. در این راستا، لولا که میدانش از حمایت طبقه کارگر برخوردار خواهد شد، کوشید تا در محافل مختلف بورژوازی کسب حمایت کند. برای رسیدن به این هدف، پیش از هر چیز با «حزب لیبرال» آن کشور که جریانی به شدت مرتجع و وابسته به یکی از بزرگترین فرقه های کلیسا در برزیل است، اعتلاف کرد. حتی معاون خودش را نیز از میان اعضای این حزب، به نام «هوزه آلن کار» انتخاب نمود. هوزه آلن کار بزرگترین سرمایه دار برزیل در صنعت نساجی است. پس از این سرمایه دارهای چندی برای لولا کمپین گذاشتند، از جمله شرکت های بین المللی پر قدرت.

در این دوران، لولا قول کاهش مالیات را به این سرمایه داران داد. حتی به طلب کاران کشور از دوران رژیم گذشته و صندوق بین المللی پول قول داد که قراردادهايشان را همواره پا بر جا باقی بدارد. در اواخر دوره کمپین انتخاباتی، لولا اعلام کرد که دور اول انتخابات خواهد برد و به عبارت دیگر، لولا داشت از رأی دهندگان میخواست که با دادن رأی به دو رقیب انتخاباتی که از جریانات «کوچک» چپ افراطی میامدند، رأی خود را دور نریزند. با این وجود در دور اول لولا فقط ۴۷٪ آرا را آورد. اما در دور دوم با کمپینی که احزاب مختلف برایش گذاشته و حمایت دو جریان چپ، پیروزی پیش از رأی گیری حتمی شد.

صدها هزار تظاهرکننده بر علیه تبهکاری «کولور» رئیس جمهور وقت برزیل (که در سال ۱۹۷۹ از هیچ گونه تزویری بر علیه لولا کوتاهی نکرده بود) به خیابان ها ریخته و شعار میدادند، این حزب با شعار «کولور باید برود» مخالفت کرد. زمانی که پارلمان برزیل بالاخره «کولور» را وادار به استعفا کرد، موقعیت بسیار مناسبی برای «حزب کارگران» به وجود آمد که بتواند انتخابات را ببرد. در عوض این حزب تمام کوشش خود را کرد تا معاون کولور به نام «ایتامار فرانکو» به قدرت برسد. به محض روی کار آمدن فرانکو، تنی چند از اعضای «حزب کارگران»، حزب را ترک کرده و به احزاب دیگری که به دولت جدید نزدیک تر بود، پیوستند تا بتوانند شانس بهتری در کسب موقعیت و مقام برای خود پیدا کنند. همین افراد وقتی از فرصت طلبی خود نتیجه ای نگرفتند و خواستند دوباره به «حزب کارگران» باز گردند، با آغوش باز و بدون هیچ سنوال یا مسئله ای پذیرفته شدند. آنان که در حزب باقی مانده اند، به خاطر موقعیت کنونی حزب و داشتن کنترل بر روی منابع کشور و حاکمیت بر میلیون ها نفر باقی مانده اند.

انتخاب افراد برای سمت های مختلف و سیاست های حزب همواره برای طبقه کارگر سنوال برانگیز و مشکل آفرین بوده است، اما از نظر رهبران حزب، آنان که در این سمت ها هستند، همیشه کارشان درست و بی نقض است. برای مثال در سال ۲۰۰۰، زمانی که آموزگاران ایالت «ریو گراند دو سول» دست به اعتصاب زدند و استادان آنجا که از «حزب» بود، پلیس را برای سرکوب آنان فرستاد، عده ای از نمایندگان محلی حزب از آموزگاران حمایت کردند. در پی این عمل، حزب آنان را اخراج و تهدید به تبعید کرد. رهبری حزب، هر چیزی را از طرف جناح راست حزب به راحتی میپذیرد، ولی در برابر جناح چپ آن گستاخانه خشونت میورزد.

تا آنجایی که به سرمایه داران داخلی و امپریالیزم برمیگردد، جهت گیری حزب به طرف راست با استقبال فراوان روبرو شد و این دقیقاً همان خواسته حزب بود. در ایالات و شهرهایی که به وسیله نمایندگان «حزب» اداره میشود، دستور دولت مبنی بر کاهش بودجه خدمات عمومی دقیقاً به اجرا در آمده است. از این زاویه، وجه مشترک بین لولا و رئیس جمهور ماقبل او (کاردوسو) وجود دارد. لولایی که زمانی به وسیله طبقات مرفه به «لولو» معروف بود، امروز با همان ها همپالکی شده است. همزمان سیاست حزب، کاملاً سازش کارانه شده و به جهت راست میروند. شعار حزب حالا «حزبی که میگوید بله!» شده است. بدینسان «حزب» مورد قبول قرار گرفت و در بعضی موارد هم مورد تأیید ارتش، اقتصاددانان و صاحبان

تازه ای بر زندگی اشان گشته است. بیکاری بی شک یکی از اصلی ترین مسائل روز کارگری است. میزان رسمی بیکاری ۹٪ (و ۱۸٪ در میان جوانان) است. اما تا کنون در این مورد کاری انجام نداده است.

شعار برنامه «هیچ گرسنگی» او که در دسامبر ۲۰۰۲ مدعی اش بود و در سخنرانی خود در اول ژانویه امسال در باره اش گفت: «اگر در پایان دوره ریاست جمهوری من، هر برزیلی بتواند روزانه یک وعده صبحانه، یک وعده ناهار و یک وعده شام سیر بخورد، من به هدفی که در زندگی برای خود گذاشته بودم، رسیده ام.» هنوز تازه است و تبلیغات بزرگی که در این رابطه تحت شعار: «دلیل جنگ ما گرسنگی است» کرد، هنوز بر دیوارها به چشم میخورد. اما در این مدت حتی اولین قدم اساسی در این راه برداشته نشده است. برنامه «مواد غذایی کمی» در ۱۵ آوریل گذشته تنها در ۱۲ شهر از ۱۰۰۰ شهری که در عمق فقر قرار داشته و بیشترین نیاز را دارد، پیاده شد و برنامه تأمین هزینه آن، به یکسوم آنچه که مورد نیاز بود تقلیل یافت. بودجه باقیمانده قرار است صرف پرداخت بدهی های کشور گردد. لولا در اینجا نشان داده است که معتقد است که مردم گرسنه برزیل میتوانند صبر کنند، اما لاشخواری که در حال خفه کردن کشور هستند، نمیتوانند صبر کنند.

قول دیگر لولا به طبقه کارگر، افزایش دستمزد بود. او حتی اعلام کرد حداقل دستمزد را دو برابر خواهد کرد. حداقل دستمزد که زیر خط فقر قرار داشت، ۲۰٪ افزایش یافت، ولی با توجه به میزان تورم، این افزایش عملاً فقط ۱/۸ درصد است. به کارکنان دولتی که اکنون زیر دست او کار میکنند و در رژیم گذشته دستمزدهایشان به مدت ۸ سال ثابت مانده بود، ۱٪ افزایش دستمزد تعیین کرد، اما حاضر به پرداخت بونو و ویژه آنها که معمولاً برابر با یک ماه حقوق است، نگردید. این حرکت لولا باعث اعتصاب ۲۰۰ هزار تن از کارکنان غیر نظامی دولت در اوایل ماه آوریل گذشته شد.

بیش از یک قرن است که مسئله زمین در برزیل حل نشده و رفورم های هر دولتی که روی کار آمده، بی نتیجه بوده است. اکنون هم رفورم مورد نظر لولا حتی از رفورم مورد نظر رئیس جمهور قبلی آن کشور هم محافظه کارانه تر است. جالب اینجا است که وزیر کشاورزی او، از «حزب کارگران» و جناح وابسته به «بین الملل چهارم» (سازمان تروتسکیستی در آمریکا به نام «اکسیون سوسیالیستی» و بخشی از «همبستگی») است. برنامه لولا در اصل قرار بود که تأمین کننده زمین برای ۶۰ هزار خانوار کشاورز بی زمین (از ۱۲ میلیون خانوار کشاورز بی زمین) باشد. اما بودجه

قول هایی که لولا داد، هنوز تغذیه برای ۴۴ میلیون برزیلی که از بی غذایی رنج میبرند؛ ایجاد ۱۰ میلیون شغل، برای مبارزه با بیکاری؛ افزایش حداقل دستمزد؛ برچیدن قانون ثابت نگهداشتن دستمزدها در ۸ سال اول اشتغال در مورد کارکنان خدمات اجتماعی؛ رفورم در قوانین کشاورزی، جهت دادن زمین به ۱۲ میلیون کشاورز بی زمین، بود.

در این راستا اما، نه تنها او از گرفتن پول از ثروتمندان برای پیاده کردن این برنامه ها، حرفی نزد که در واقع عکس آن را گفت. لولا در عوض قول داد تا سیاست های اقتصادی دولت پیشین را حفظ کرده و از ایجاد قرض عقب افتاده جلوگیری و از ارزش پول برزیل حمایت کرده و به بازار اقتصادی و تعهدات بین المللی برزیل احترام گذارد. لذا این نوع تعهدات به بورژوازی بود که پس از به قدرت رسیدن لولا عملاً پیاده گردید، نه تعهداتش به طبقه کارگر و فقیر برزیل! برای مثال، اولین قدم او در جهت ساختن کابینه اش، خود گویای ماهیت قدم های بعدی او بود: کابینه او را جمعی از سرمایه داران سرشناس برزیل که او را در انتخابات حمایت کردند، تشکیل میداد، مثل رئیس بانک مرکزی کشور که پیش از این یک بانکدار بین المللی بود و با رسیدن به سمت ریاست بانک مرکزی کشور، توانست اعضای هیئت مدیره سابق خود را هم با حفظ سمت به این بانک بیاورد. یا وزیر کشاورزی، یکی از سرمایه داران تجارت کشاورزی برزیل است. به همین نحو، یکی از سرمایه داران بزرگ کشور، وزیر صنایع و تجارت شده. علاوه بر این، یکی از سفرای سابق برزیل، در دولت لولا به مقام وزارت امور خارجه رسیده است. در واقع تمام احزابی که او را در دور دوم حمایت کردند، به مقامی در دولت رسیدند. حتی «سیرو گومز» وزیر اقتصاد سابق برزیل که یکی از رقبای اصلی لولا در سال ۲۰۰۲، حالا وزیر کشور میباشد.

وزیرایی که از «حزب کارگران» میابند، جملگی از راستگرا ترین بخش از جناح راست این حزب میباشد و بیشترین گرایشات تجاری را دارند، مثل «هوزه دیرسیو» که رئیس سابق «حزب کارگران» بود و بنیانگذار حرکت به طرف راست شد و اکنون سمت ریاست کابینه لولا را دارد یا مثل «آنتونیو پالوچی» وزیر اقتصاد فعلی. پالوچی که قبلاً شهردار بود، از طرفداران فداکار خصوصی سازی میباشد.

اکنون که حدود نه ماه از ریاست جمهوری لولا میگذرد، نه تنها هیچ یک از قول های او عملی نشده، بلکه ظرف این مدت طبقه کارگر آموخته است که چگونه این رفورم ها مستقیماً تبدیل به تهدیدهای

پرداخت مالیات به کارفرمایانی اعلام شد که جوانان را در رده سنی ۱۶ تا ۲۴ ساله استخدام نمایند (همانطور که قبلاً آمد این رده سنی بالاترین درصد بیکاری را دارند).

لولا نه تنها در حال تضمین منافع کارفرمایان است، بلکه با تغییراتی که در قانون مد نظر دارد، می‌خواهد قدرت و اتوریته هر چه بیشتری را بر اقتصاد کشور به کارفرمایان بدهد و به این ترتیب، قدرت مطلق اقتصادی را به بانک مرکزی بدهد. مسخره اینجا است که این همه جزو برنامه رقیب انتخاباتی لولا «سررا» قرار داشت که از جانب صندوق بین‌المللی پول حمایت میشد.

در برابر این خیانت لولا به طبقه کارگر، تا کنون هیچ کس یا جریانی موضع انقلابی نداشته است. البته این به آن معنی نیست که مخالفت با سیاست‌های او انجام نمی‌گیرد، برعکس روزانه کلیه رسانه‌های برزیل در حال گزارش از افراد و جریان‌هایی هستند که به نوعی با سیاست‌های لولا برخورد میکنند و بیشترین انتقادات از جناح چپ «حزب کارگران» برزیل می‌آید، اما هیچ یک تا کنون نتوانسته موضعی عملی و انقلابی در برابر آنچه در برزیل در حال اتفاق افتادن است، بگیرد.

روشن کردن ماهیت غیر کارگری «حزب کارگران» و دولت لولا کار ساده‌ای نیست. بخصوص که این حزب و دولت لولا در حال حاضر از حمایت طبقه کارگر برزیل برخوردار هستند. با وجود این، وظیفه سوسیالیست‌های انقلابی آن کشور است، در هر شرایطی موضع مشخص خود را در مورد این حزب و دولتش اعلام نموده و راه حل انقلابی و برنامه مشخص خود را ارائه دهند. زیرا که لولا و دولتش برای مدت زیادی نمیتوانند این حمایت توده‌ای را حفظ کنند و در نتیجه موضع انقلابی آنان به تدریج به عنوان آلترناتیو (یا بدیلی) در میان کارگران پیشرو جا خواهد افتاد و به این ترتیب «حزب پیش‌تاز انقلابی» برای اولین بار به جای «حزب کارگران» میتواند با کار انقلابی در میان کارگران جای باز کند.

سارا قاضی

با اقتباس از سایت LO: WWW.UNION-COMMUNISTE.ORG

۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳

لازم عملاً کاهش یافت، دقیقاً به همان دلیل که بودجه برنامه «هیچ‌گر سنگی» در عمل کاهش یافت و تنها ۲۷ هزار خانوار را پوشش داد.

لولا نه تنها تا کنون به هیچ یک از قول‌های خود به طبقه کارگر عمل نکرده، بلکه تمام این قول به نفع بورژوازی بوده و در نهایت نشان داده است که با گول زدن طبقه کارگر و به قدرت رسیدنش، هدف پیاده کردن برنامه‌هایی بود که رژیم پیشین در برابر اعتراضات توده‌ای دیگر توان به اجرا گذاشتن آنها را نداشت. در این راستا رفورم‌های مورد نظر در زمینه بیمه‌های اجتماعی، بیمه بازنشستگی و سایر برنامه‌های او در زمینه رفاه عمومی یا بیش از پیش کاهش یافته و یا مانند بیمه بازنشستگی، مسیر سقوطی را می‌پیماید که آینده‌ای نامعلوم و دهشتناک را برای طبقه کارگر برزیل ترسیم میکند: در رابطه با بیمه بازنشستگی دولت لولا می‌خواهد صندوق کمک باز کند و از کارفرمایان بخش خصوصی به خواهد تا به موازات این صندوق، صندوق کمکی خود را درست کرده و به این صندوق کمک کنند. اینهمه با توجه به این امر است که در برزیل اکثریت کارگران اصلاً بیمه ندارند و آلهایی هم که دارند (مثل کارکنان دولت و شرکت‌های بزرگ) در برنامه جدید دولت با قانون حداقل سن (۶۰ سال برای مردان و ۵۵ سال برای زنان) و افزایش سال‌های خدمت مواجه هستند. این در حالی است که تا پیش از این تمام کارکنان دستگاه‌های دولتی، بعد از ۲۵ سال خدمت میتوانستند با دریافت کامل حقوق بازنشسته شوند. در رفورمی که در قانون کار ایجاد شده، آمده است که همه این قوانین برای تأمین حداقل مزایا است؛ از این حد به بالا بستگی کامل به توافق «آزاد» بین کارگر و کارفرما دارد.

لولا اما در زمینه اقتصادی به تمام تعهدات خود عمل کرده و حتی فراتر هم رفته است. مثلاً با بالا بردن ارزش پول برزیل که در این راه با وجود اینکه نرخ بهره وام‌های بانکی بالا رفت، اما باعث میشد تا سود این وام‌ها سریع‌تر به جیب بانک‌ها ریخته شود. او همچنین قول داده بود که با ازدیاد بودجه‌ای برابر ۳/۵ درصد کوشش خواهد کرد که بدهی‌های کشور را بازپرداخت نماید. او در این زمینه بهتر هم عمل کرده و در طول این چند ماه، این میزان را به ۴٪ رسانید.

لولا همچنین یک میلیارد دلار را به کمک به سرمایه‌داران صنایع صادرات اختصاص داد تا صنعت صادرات کشور به جریان افتد! این هزینه به منظور کاهش «مخارج کارگر» کارفرمایان کوچک اعلام گردید. اولین برنامه او به نام «اول کار»، با بخشیدن شش ماه

نکاتی در باره حزب پیشتاز انقلابی

بخش سوم

آگاهی طبقاتی از «بیرون» یا «درون»؟

برخی بر این اعتقاد استوار هستند که طبقه کارگر خود قادر نیست که به جهان بینی مارکسیستی دست یابد و این آگاهی باید "از خارج" توسط «روشنفکران کمونیست» به داخل طبقه کارگر وارد شود. پیش از بررسی صحت و سقم این نظریه بایستی به ریشه های تاریخی آن اشاره شود.

این نظریه، در ابتدا، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دمکراسی اتریش و سپس توسط «کارل کائوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

"چنانچه سوسیالیسم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود.... بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیسم زنده ای بسازد. این سوسیالیسم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوازی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتاری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کردند." (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

"بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که بصورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد."^۱

سپس لنین جزوه «چه باید کرد»، با استدلالاتی به استناد به نوشته کائوتسکی را نگاشت. در اینکه بحث کائوتسکی و لنین مبنی بر اینکه آگاهی سوسیالیستی محصول خود بخودی مبارزه طبقاتی و جامعه سرمایه داری نیست، نباید تردیدی کرد - صرفاً کافی است که نظری به وضعیت جنبش کارگری در انگلستان در قرن ۱۹ و ایالات متحده امریکا در قرن اخیر افکنده شود که جنبش کارگری بخودی خود آگاهی سوسیالیستی را در چهارچوب نظام سرمایه داری کسب نمی کند. این نکته هم صحت دارد که لنین در "چه باید کرد؟" بطور مشخص در مورد ورود آگاهی سوسیالیستی "از خارج" به درون جنبش کارگری اشاره می کند، او می گوید که:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند."^۲

اما، باید در نظر داشت که مقاله لنین خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودرویی با سرمایه داری "بخودی خود" و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردارها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده،

^۱- "تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش"، نشر عصر

جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹.

^۲- چه باید کرد- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.

حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است معنی دارد"^۲ و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب "مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور" محسوب می شود، صرفاً در صورت "گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل "یک جانبه" لنین در جزوه "چه باید کرد؟" در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی به طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و "طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است" و یا "عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" تکامل می یابد. این "عناصر کارگری" در درون جنبش کارگری نیز رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر هستند. تنوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را گذاشت و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی دقیقاً نظریات مندرج در "چه باید کرد؟".

"هسته های مخفی" و بورکراسی

برخی بر این نظر اعتقاد دارند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد. اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

"فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که

نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

"اغلب می گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تنوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین مینماید کاملاً حقیقت دارد و بهمین جهت هم هست که اگر خود تنوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیآورد، اگر این تنوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران بسهولت آن را فرامی گیرند..."^۳

بنا بر این از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ بشرط اینکه این کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دموکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

"پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگاه آن سوسیال دموکراسی را بوجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون

^۲ - همانجا، صفحه ۲۹۴.

اند، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافظی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک دورنی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند. **ادامه دارد**

پیش به سوی دفاع عملی از تشکل های مستقل کارگری

دوستان و رفقا!

مدافعان کارگران ایران در خارج کشور!

در هفته های آتی قرار است دفتر شعبه «سازمان بین المللی کار» (آی ال او) در ایران افتتاح گردد. آی ال او قصد دارد با تایید هر دو جناح هیئت حاکم «سندیکای کارگری» برای کارگران ایران ایجاد کند. در حاشیه چنین چشم اندازی است که بحث های متعددی در جریان در باره چگونگی سازمانیابی تشکلهای مستقل کارگری طرح گشته و در پی آن تحولات نوینی مشاهده می شود. این تحولات در پی سفر هیئت ویژه ای از سوی «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) به تهران، (۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر ۲۰۰۲)، و متعاقباً سفرهای نماینده های دولتی به مراکز آل ای او بوده است.

رژیم همراه با سازمان بین المللی کار قصد دارد که با تغییرات در قانون کار؛ در دوره آتی طبقه کارگر ایران را با روشی نوین به زنجیر ببندد و روند ایجاد یک تشکل مستقل واقعی کارگری را مسدود کند.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که تمامی دوستداران طبقه کارگر ایران همراه با متحدان بین المللی شان در حمایت از کارگران ایران برخیزند! و با مبارزه علیه سیاست های سازمان بین المللی کار و رژیم، تسهیلات مناسبی برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری بدست خود کارگران، بوجود آورند.

«شبکه همبستگی کارگری» به سهم خود قصد دارد که یک کمپین درازمدت دفاعی در حمایت عملی از کارگران ایران؛ در راستای برقراری تشکل های مستقل کارگری؛ همراه با نیروهای کارگری و مترقی بین المللی؛ آغاز کند؛ و آمادگی خود را برای همکاری مشترک با تمامی نیروها و افرادی که خود همسو طبقه کارگری می دانند؛ صرفنظر از اختلافات سیاسی؛ اعلام می دارد.

هیئت هماهنگی «شبکه همبستگی کارگری»

مهر ۱۳۸۲

iranwsn@yahoo.co.uk

<http://iwsn.topcities.com/farsi.htm>

هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نیابستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود...»^۴

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاها کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضا در کلیه سطوح به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گنشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضا غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضا فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی دورنی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «بطور خود انگیزه به مبارزه برخاسته

^۴- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگون، صفحه ۳۳۲.

های توده ای (که، آینه وار، منعکس کننده تصویر طبقه کارگر با همه تضادها، عقب ماندگی ها و ضعف هایش بودند) درک و اهمیت آن را تبلیغ کند.

۴- نظریه "اقلیت فعال"، در جوهر خود، نظریه ناقصی در باره حزب پرولتاریایی بود و سندیکالیزم انقلابی، در کلیه عملیات خود، نطفه یک حزب انقلابی، به عنوان حزبی ضد فرصت طلبی، بشمار می رفت. چنین شکلی از سندیکالیزم انقلابی را می توان در واقع طرح اولیه و درخشان کمونیزم انقلابی دانست.

۵- ضعف آنارکو-سندیکالیزم، حتی در دوران کلاسیک خود، عبارت بود از: نداشتن شالوده نظری درست و، در نتیجه، وجود درک غلطی از ماهیت دولت و نقش آن در مبارزات طبقاتی؛ و نیز تصویری نادرست و بالنتیجه ناقص، یا گسترش نیافته، از نقش اقلیتی انقلابی- که همان حزب باشد. اشتباهات تاکتیکی گوناگونی، همچون بت سازی از اعتصاب عمومی، نادیده گرفتن رابطه قیام با تسخیر قدرت، و نظائر اینها، همه از همین ضعف ریشه می گیرند.

۶- پس از جنگ، سندیکالیزم فرانسوی از یکسو اثبات نادرستی و، از سوی دیگر، رشد صحیح و تکامل خویش را در کمونیزم یافت. در نتیجه اکنون تلاش برای احیاء سندیکالیزم انقلابی کاری جز کوشش برای تکرار تاریخ نیست و این کار برای جنبش کارگری جز نتایجی ارتجاعی ببار نخواهد آورد.

مدافعان قلابی^(۳) سندیکالیزم

۷- مدافعان قلابی سندیکالیزم کسانی هستند که (آن هم در حرف) فکر استقلال سازمان اتحادیه های کارگری از بورژوازی و سوسیالیست های اصلاح طلب را به استقلال عام و یا استقلال مطلق از همه احزاب - و از جمله حزب کمونیست- تبدیل می کنند. هرچند که سندیکالیزم، در دوران گسترشش، خود را پیشاهنگ می دانست و برای بدست آوردن نقش اقلیت پیشاهنگ در میان توده های عقب افتاده مبارزه می کرد، اما، در زمانه ی ما مدافعان قلابی سندیکالیزم به مبارزه علیه همان خواستها که از جانب پیشاهنگ کمونیستی عرضه می شود برخاسته و در این راستا بیهوده می کوشند تا از پیشرفت نکرده گی و تعصبات بخش های عقب مانده تر طبقه کارگر استفاده کنند.

۸- استقلال یافتن از نفوذ بورژوازی نمی تواند وضعیتی منفعل باشد و باید خود را، بصورت عمل سیاسی بیان دارد. به عبارت دیگر باید به مبارزه فعال علیه بورژوازی منتهی شود. چنین مبارزه ای مستلزم ملهم بودن از برنامه مشخصی است که وجود

کمونیزم و سندیکالیزم^(۱)

لئون تروتسکی

مسئله اتحادیه کارگری یکی از مهمترین مسایل جنبش کارگری و، در نتیجه، از جمله مسایل مهم مربوط به "اپوزسیون"^(۲) در درون جنبش است. "اپوزسیون"، بدون داشتن موضعی روشن و دقیق در مورد مسئله اتحادیه کارگری، قادر نخواهد بود تأثیری واقعی بر طبقه کارگر بگذارد. بدین دلیل لازم می داند که در اینجا چند ملاحظه مربوط به این مسئله را، برای بحث، مطرح کنم.

حزب و اتحادیه های کارگری

۱- از آنجا که حزب کمونیست حکم اسلحه اصلی عمل پرولتاریا را داشته و سازمان رزمی پیشاهنگ آن بشمار می رود، لازم است که خود را بدون استثناء در همه حوزه های مبارزه، و در نتیجه در میدان مبارزات مربوط به اتحادیه کارگری، به رهبری طبقه کارگر ارتقاء دهد.

۲- لذا کسانی که، بر اساس اصول، با خودمختاری اتحادیه کارگری، به عنوان جانشینی رهبری حزب کمونیست مخالفت می کنند، در واقع - خواسته و ناخواسته- با طرز فکری مبارزه می کنند که یا می خواهند عقب افتاده ترین بخش پرولتاریا را جانشین پیشاهنگ طبقه کارگر سازند، و یا مبارزه برای رسیدن به خواست های کوچک را جانشین مبارزه برای آزادی کامل کارگران نمایند، و یا رفرمیزم (اصلاح طلبی) را جانشین کمونیزم کنند، و یا فرصت طلبی را به جای مارکسیزم انقلابی بنشانند.

سندیکالیزم انقلابی و کمونیزم

۳- سندیکالیزم پیش از جنگ در فرانسه، در دوره رشد و گسترش خود، زمانی که برای خود مختاری اتحادیه های کارگری مبارزه می کرد، در واقع در حال مبارزه برای استقلال آنان از حکومت بورژوازی و احزاب آن بود که سوسیالیزم اصلاح طلب پارلمانی نیز در بین آنها حضور داشت. در نتیجه این مبارزه علیه فرصت طلبی، و در راستای انقلابی، صورت می گرفت.

در این زمان، سندیکالیزم انقلابی دست اندرکار بت سازی تفکر استقلال سازمان های توده ای نبود بلکه، برعکس، می کوشید تا نقش رهبری کننده اقلیت انقلابی را در رابطه با سازمان

حزب کمونیست بخواهد دبیر فدراسیون کارگری را به عضویت کمیته مرکزی خود انتخاب نماید چرا که این مورد کلاً در قلمرو استقلال حزب قرار دارد.

۱۱- آشکار است که کمونیست ها، در اتحادیه های کارگری و جدا از هر مقامی که داشته باشند، پیرو اصول حزب خواهند بود. اما، این امر گردن نهادن آنان به اصول اتحادیه کارگری را نفی نکرده و بلکه پیشاپیش بر قطعیت آن تأکید می کند. به عبارت دیگر، حزب هرگز نحوه عملی را که متضاد با طرز فکر و عقاید اکثریت اعضای اتحادیه های کارگری است بر آنان تحمیل نمی کند. در موارد کاملاً استثنایی، یعنی هنگامیکه حزب گردن نهادن عضو خود را به تصمیمات ارتجاعی اتحادیه کارگری غیرممکن ببیند، به روشنی نتایج چنین گردن نهادنی را، که عزل شدن از مقامات اتحادیه، اخراج و امثال آن است، به اعضای خود گوشزد می کند. "استقلال" یک فرمول حقوقی است و کار با فرمول ها حقوقی پیش نمی رود. مسئله را باید در جوهر آن، یعنی در سطح سیاست گذاری اتحادیه، در نظر گرفت. سیاست درست باید در تضاد و تخالف سیاست غلط باشد.

خصوصیات رهبری حزبی به شرایط ویژه بستگی دارد

۱۲- خصوصیات مربوط به جهت گیری حزب، و روش ها و شکل های عمل آن، می تواند، برحسب وضعیت عمومی یک کشور معین و با یک مرحله خاص از پیشرفت، عمیقاً متفاوت باشد.

در کشورهای سرمایه داری، که حزب کمونیست فاقد وسایل لازم برای اعمال نظر است، بدیهی است که رهبری کار تنها به کمونیست های که در صفوف اعضای و کارگذاران اتحادیه های کارگری جا دارند، محدود می شود.

اما تعداد کمونیست هایی که در اتحادیه های کارگری دارای مقامات رهبری هستند یکی از وسایل اندازه گیری نقش حزب در اتحادیه محسوب می شود. سنجه مهمتر عبارت است از نسبت تعداد کمونیست های عادی عضو به کل توده گرد آمده در اتحادیه. اما، معیار اصلی چیزی نیست جز تاثیر عمومی حزب بر طبقه کارگر و این تاثیر را می توان از طریق تعداد پخش شده نشریات حزب تعداد شرکت کنندگان در گردهمایی های حزبی، تعداد رأی های ریخته شده به صندوق در هر رأی گیری و، از همه مهمتر،

سازمان و تاکتیک های عمل خاصی را ایجاب می کند. در واقع وحدت برنامه، سازمان، و تاکتیک ها بپا دارنده سازمانی است که حزب نام دارد. در این راستا، استقلال واقعی پرولتاریا از دولت بورژوازی امری ممکن نخواهد بود مگر اینکه پرولتاریا مبارزه خود را تحت رهبری یک حزب انقلابی، و نه یک حزب فرصت طلب، انجام دهد.

۹- مدافعان قلبی سندیکالیزم بر این باورند که اتحادیه های کارگری دارای خودکفایی هستند. این حرف از لحاظ نظری فاقد هرگونه معنایی است اما در عمل معنای آن انحلال پیشاهنگ انقلابی در توده های عقب افتاده، یعنی اتحادیه های کارگری است. هرچه تعداد توده های گرد آمده در زیر چتر اتحادیه های کارگری بیشتر باشند این اتحادیه ها در انجام مأموریت خود قادرترند. اما، برعکس، یک حزب پرولتاریایی در صورتی شایسته نام خویش است که از لحاظ ایدئولوژیکی همگون بوده و با وحدت عمل و سازمان بصورتی یکپارچه در آمده باشد. قائل بودن به خود کفایی اتحادیه های کارگری، به دلیل حضور "اکثریت" پرولتاریا در آن، چیزی نیست جز باج دادن به پرولتاریا، جز تصویر کردن آن بصورتی جز آنچه که هست یا می تواند در سایه کاپیتالیزم باشد. و این کار از یکسو یعنی توده های کارگر را در غفلت و عقب ماندگی نگاه داشتن و، از سوی دیگر، تخصیص امکانات تنها به پیشاهنگ پرولتاریا، تا از سد مشکلات بگذرد و به ادراک روشنی از وظایف خود در کل، دسترسی پیدا کند.

رهبری حزب استقلال اتحادیه ها را نقض نمی کند

۱۰- کوشش حزب کمونیست برای تاثیرگذاری بر اتحادیه های کارگری به هیچ روی استقلال واقعی و عملی، و نه خودمختاری غیر واقعی سازمان اتحادیه کارگری را مختل یا تضعیف نمی کند. هر عضو اتحادیه کارگری دارای حق رأی است و می تواند براساس آنچه لازم می پندارد رأی دهد و کسانی را که شایسته می داند انتخاب کند. کمونیست ها نیز همچون دیگران دارای همین حق هستند.

در اینجا احراز اکثریت در ارگان های رهبری اتحادیه ها بوسیله کمونیست ها نیز براساس اصول استقلال، به معنی خود گردانی اتحادیه های کارگری، انجام می پذیرد. اما، از سوی دیگر، هیچ اصل اساسنامه ای اتحادیه کارگری نمی تواند مانع از آن شود که

می دهند که چنین اتحادیه هایی هرگز بوجود نخواهند آمد. در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه های کارگری از طریق ساختار خود مستقیماً وابسته به کارکنان عمومی صنایع و احزاب بورژوازی هستند. در انگلستان، اتحادیه های کارگری که در گذشته پشتیبان لیبرالها بودند اکنون پایه های مادی حزب کارگر را بوجود می آورند. در آلمان، اتحادیه های کارگری زیر پرچم سوسیال دموکراسی عمل می کنند، در شوروی، رهبری آنها با بلشویکهاست. در فرانسه، یکی از اتحادیه ها پیرو سوسیالیستهاست و دیگری از حزب کمونیست تبعیت می کند. در فنلاند، اتحادیه های کارگری همین چندی پیش دستخوش انشقاق شدند، یکی بسوی سوسیال دموکراسی رفت و دیگری به جانب کمونیسم حرکت کرد. این تصویر واقعی در همه جا است.

نظریه پردازان پیرو اتحادیه های کارگری "مستقل" هرگز بخود زحمت نداده اند که فکر کنند چرا شعارهایشان در هیچ کجا تحقق نمی یابد و، برعکس، وابستگی اتحادیه های کارگری به رهبری احزاب، بدون استثناء هر روز آشکارتر از روز پیش می شود. اما حقیقت آن است که چنین وضعیتی کاملاً با ویژگی های عصر امپریالیسم خوانایی دارد - عصری که حامل همه خصوصیات روابط طبقاتی است و حتی در درون پرولتاریا نیز بر تضاد بین اشرافیت کارگران و افشار استثمار شده آنان تاکید می کند.

۱۵- ... پرولتاریا نباید هرگز چیزی را با چشم بسته بپذیرد و هر سازمان و حزبی را باید بر اساس عمل آن بسنجد. اما کارگران باید بخصوص نسب به آن دسته از خواستاران رهبری که بطور ناشناس و در پوشش و استثمار عمل می کنند و می کوشند به پرولتاریا بقبولانند که اصلاً نیازی به رهبری ندارد با دیده ای سرشار از تردید بنگرد.

ادامه دارد

از طریق تعداد زنان و مردان کارگری که به ندای حزب برای شرکت در مبارزه پاسخ فعال می دهند، اندازه گیری کرد.

۱۳- آشکار است که هرچه شرایط انقلابی تر شوند نفوذ حزب کمونیست، هم بطور کلی و هم برای اتحادیه های کارگری، افزایش می یابد.

به مدد همین شرایط می توان اندازه و شکل واقعی - و نه غیر واقعی و خیالی - استقلال اتحادیه های کارگری را درک کرد. در دوران های "آرامش"، یعنی وقتی که رزمی ترین اشکال مبارزه صنفی عبارت است از اعتصابات منفرد با اهداف اقتصادی، نقش مستقیم حزب در اتحادیه کارگری از درجه دوم اهمیت برخوردار می شود. به عنوان یک قاعده کلی می توان گفت که حزب در مورد هر اعتصاب منفردی دست به تصمیم گیری نمی زند. حزب در این موارد، به مدد اطلاعات سیاسی و اقتصادی و نیز ارائه مشورتها، خود، به اتحادیه کارگری کمک می کند تا این اتحادیه بتواند میزان کامیابی هر اعتصابی را ارزیابی نماید. همچنین حزب، از طریق آغالشگری، به اتحادیه کارگری خدمت می کند، به این ترتیب اتحادیه کارگری در اعتصاب در خط مقدم جبهه قرار دارد.

اما وقتی کار به اعتصاب های عمومی می کشد و یا، بالاتر از آن، مبارزه برای تسخیر قدرت آغاز می گردد، این وضعیت بکلی تغییر می کند. در این شرایط، نقش رهبری حزب کلاً صورتی مستقیم، آشکار و بلافاصله بخود می گیرد. در این حالت، اتحادیه های کارگری - و البته آن اتحادیه هایی که به آن سوی سنگر نمی پیوندند - به دستگاه های سازمانی حزب مبدل می شوند و حزب، با حضور تمامیت طبقه کارگر، نقش رهبری انقلاب را عهده دار می شود و تمام مسئولیت را بر عهده می گیرد.

در فاصله بین دوران اعتصابات جزئی اقتصادی و زمان قیام انقلابی طبقه کارگر، انواع ممکن روابط دو سویه بین حزب و اتحادیه های کارگری، و در درجات مختلف رهبری مستقیم و بلافاصله و نظائر آن، جا دارند.

اما در تمام وضعیات، حزب خواستار احراز رهبری واقعی با تکیه بر استقلال واقعی اتحادیه های کارگری است که خود، آشکارا بعنوان سازمانها بی مستقل، تسلیم بلا شرط حزب نیستند.

استقلال سیاسی اتحادیه های کارگری افسانه ای بیش نیست

۱۴- واقعیات نشان می دهند که اتحادیه های "مستقل" از نظر سیاسی در هیچ کجا وجود خارجی ندارند. تجربه و تنوری نشان

کارگر سوسیالیست

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK